

حاج قاسم سلیمانی و معنای حضور تاریخی ما

باسمه تعالی

۱- حاج قاسم سلیمانی و زندگی در «مهر» و «امید»

اگر زیباترین زندگی، زندگی در آغوش خداوند است و نیایشی که از عمق جان برآید را با او در میان گذاشتن، باید از خود پیرسیم چگونه خداوند آن نوع زندگی را به ما عطا می‌کند؟ خداوند در این رابطه به آینه‌هایی اشاره می‌کند که آن‌ها در دل مجاهدات خاصی که با دشمنان خدا داشتند، افق انس با او را در خود یافتند. این تنها علی «علیه‌السلام» نیست که اسدالله است و چون شیر در مقابل دشمن به مبارزه ایستاده و شبانگاه در نخلستان‌های مدینه و کوفه آن‌گونه نیایش می‌کند، بلکه در این تاریخ، یعنی در تاریخ حضور اسلام در بستر غدیر، باز مائیم و شهید حاج قاسم سلیمانی‌ها با آن دلاوری‌های توحیدی و آن نیایش‌ها. با خدایی که «خدای دیروز» نیست.

رستاخیزی صورت گرفته و خدایی که خدای علی «علیه‌السلام» است به میان آمده تا انسان‌ها باز تاریخی را بیافرینند که در آن تاریخ ابرانسان‌ها متولد می‌شوند. آیا با دیدن شهید حاج قاسم سلیمانی نباید از خود پرسید در این زمانه انسان را چگونه می‌توان نگاه کرد؟ انسانی که در طوفان فراشدن‌ها و فروشدن‌ها، زندگی را یافت و خود را در «مهر» و «امید» جستجو می‌کرد؟ آن‌هایی که با زیرکی‌های خوارمایه و زرنگی‌های کوچک و حساب‌گری‌های برده‌وار به سر می‌برند، کجا می‌توانند زندگی را در «مهر» و «امید» جستجو کنند؟ آن‌ها گرفتار فضیلت‌های کوچک و زیرکی‌های مورچه‌وار، به نیکبختی می‌اندیشند و سردار ما به دلاوری و شهادت، تا همچنان متهم شود که او زندگی را گم کرده است. مگر گوشه‌نشینی، دلاوری می‌خواهد؟ آن کس که زندگی دنیایی را زیر پا می‌گذارد تا همچون

عقاب، موش‌های فراری را که در دینداری متعصبین‌اند، با چنگال‌های خود اسیر کند، دلیر است، زیرا مثل آن‌هایی که سجده‌های طولانی و پیشانی‌های پینه بسته‌شان آن‌ها را مغرور کرده بود و از وجودشان تنفر می‌بارید، فریب نداد و باز زندگی را در «مهر» و در «امید» دنبال کرد. مگر هر کسی می‌تواند در این زندگی حاضر شود؟ نه چنگال‌گرگ‌ها به این زندگی می‌رسد و نه سُم گوسپندان.

۲- حاج قاسم سلیمانی؛ نماد حضور در تاریخی دیگر

اگر «وضع تاریخی» امری است که انسان در آن قرار می‌گیرد، پس همه بدانند بی‌توجهی به تاریخی که پیش می‌آید، مشکلی را حل نمی‌کند، چه آن وضع تاریخی، تاریخ مدرن باشد و چه تاریخی که با انقلاب اسلامی پیش آمده، به همین جهت باید در این تاریخ به این نکته فکر کرد که هیچ اتفاقی برای غرب و برای انقلاب اسلامی پیش نمی‌آید، که برای بشریت این دوران نباشد، هرچند مدرنیته تلاش می‌کند انقلاب اسلامی دیده نشود. ملاحظه می‌کنید که موضوع برعکس می‌شود. بنابراین نه می‌شود توصیه کرد که به آنچه وضع تاریخی است توجه نکنند و یا توصیه شود توجه نکنند. چشم‌اندازهایی است که مقابل بشر گشوده می‌شود، بدون آن که انسان احساس کند به تمام آنچه می‌خواسته است، رسیده است.

در چشم‌اندازهای تاریخی شاهد امری هستیم که ناروشن است و تحت استیلای یک قاعده در نمی‌آید ولی نمی‌توان از این نکته غافل بود که تجربه تاریخی نشان داد هر اندازه در جهانی که تاریخ مدرن جلو آمد و به چشم‌اندازهای خود نزدیک شد، بشر با نوعی اضطراب روبه‌رو گشت زیرا در آن چشم‌انداز با نوعی از بودن روبه‌رو شد که بودن ناقصی بود و فضا طوری شکل گرفت که در آن فضا و در آن تاریخ، درک واضحی از واقعیت انسان به میان نیامد و پیش آمدن پُست مدرنیسم

جهت ترمیم و درمان این نقیصه بود. زیرا بشر به دنبال درک هستی حقیقی خود بود و چون با مدرنیسم به آن دست نیافت سخت آشفته شد و ناخواسته با خطر از دست رفتن خود روبه‌رو شد چرا که همه چیز را کمی کرده بود. این جا است که توصیه‌های اخلاقی توان جبران مشکلی که پیش آمده بود را نداشتند و باید وضع تاریخی دیگر پیش می‌آمد که آن، امری جز انقلاب اسلامی نمی‌توانست باشد و مردمان نماد آن را آرام آرام در شخصیت حاج قاسم سلیمانی به عنوان حضور وضع تاریخی دیگری که با انقلاب اسلامی پیش آمده، ملاحظه کردند. زیرا در پُست مدرنیسم باز ما با همان وضع تاریخی روبه‌رو بودیم که جوابگوی بشری نبود که به دنبال درک هستی حقیقی خود است.^۱

۳- حاج قاسم سلیمانی؛ شرط عبور از نیست‌انگاری

مسئلاً کسی که گرفتار غوغاهای سیاسی است نمی‌تواند به ندایی گوش بسپارد که در بستر حضور تاریخی انقلاب اسلامی به گوش می‌رسد و جان انسان‌ها را مخاطب قرار می‌دهد تا از جهان نیچه‌ای یعنی نیهیلیسم و نیست‌انگاری به در آید. اگر تاریخ غربی به یک معنا تاریخ خداشدن بشر است و دیگر معنا ندارد خدایی در میان باشد و خدا از این جهت می‌میرد، نیست‌انگاری، ذاتی چنین تاریخی است، تاریخی که بشر احساس می‌کند زیر پایش خالی شده ولی چون خود را محتاج تجدد می‌یابیم نمی‌توانیم نیست‌انگاری را که در آن هدفی وجود ندارد درک کنیم و برای فهم این امر مهم راه دشواری در پیش است تا ارزش‌های

^۱ - با توجه به این امر «هابر ماس» وظیفه تفکر فلسفی خود را آن می‌داند که روشن کند مدرنیته چون ناتمام است، جهان مدرن با آن مشکلات روبه‌رو شد که شد. ولی باید توجه داشته باشیم پُست مدرن بیرون مدرنیته نیست هر چند اعلام‌کننده چیزی است که نشانه پایان مدرنیته است، حکایت سست شدن عهد مدرن بشر است و آینده‌داشتن بشر مدرن را مضطرب می‌کند، بشری که پروای آینده در آن هست و انقلاب اسلامی می‌تواند متذکر آن آینده باشد.

بی‌ارزش شده دوباره به بشر برگردد. آیا این تنها انقلاب اسلامی نیست که توان چنین کاری را دارد و می‌تواند در خود آبرسان‌هایی بسازد که شرط عبور از نیست‌انگاری، وجود آن انسان است؟ مثل سرداران شهید و مثل شهید حججی و شهید حاج قاسم سلیمانی؟

ما با نزدیکی به غرب ارزش‌هایی را جعل کردیم که ریشه در وجود ما ندارد و نتوانستیم به مشکلات این امر بیندیشیم تا آن‌که با انقلاب اسلامی فهمیدیم باید به ارزش‌هایی فکر کرد که ریشه در وجود ما دارد و این‌جا بود که به یک معنا ما از غرب، که متوجه تهی‌بودن آن شدیم، گریختیم و توانستیم از نیست‌انگاری پرشش کنیم. در این فضا است که متوجه جایگاه اصیل و تاریخی انقلاب اسلامی می‌شویم و آن را ماورای تاریخ مدرن می‌دانیم.

۴- حاج قاسم سلیمانی؛ نمادِ درک درست جایگاه تاریخی انقلاب اسلامی

باید از خود پرسید در این دنیا آن، چه چیز است که زندگی بدون آن برای ما برابر نیستی است و ارزش آن را دارد که حاضریم برای آن فدا شویم تا نسبت ما با آن پایدار بماند. آیا جز آن است که با پیدا کردن آن چیز و تعلق به آن، زندگی آباد خواهد شد؟ آیا آنچه را شهدا نشان دادند حکایت از آن ندارد امری در این تاریخ پیش آمده که به راحتی می‌توان تصمیم گرفت برای آن فدا شد؟ حتماً خواهید گفت آن چیز همان انقلاب اسلامی است، آری! آن چیز انقلاب اسلامی خواهد بود، اما کدام انقلاب اسلامی؟ انقلاب اسلامی سیاسیون که نه تنها خود را فدای انقلاب اسلامی نکردند، بلکه به راحتی انقلاب اسلامی را فدای خود نمودند؟ یا انقلاب اسلامی مذهبی‌های ظاهرگرا؟ که در کرسی تبختر خود بسیاری را از قطار انقلاب به پایین کشیدند و تنها برداشت فقهی خود از انقلاب را انقلاب

اسلامی می‌دانستند؟ آیا هیچ‌کدام از این دو گروه تا مرز فداشدن برای انقلاب به میان آمدند؟ شخصیت شهدا که نماد آن را امروزه در حاج قاسم سلیمانی ملاحظه می‌کنید حکایت از آن دارد که آن‌ها چیزی را در انقلاب اسلامی یافتند که برابر «هستی» آن‌ها بود و برای آن چنان ارزشی قائل بودند که برای فداشدن برای آن سر از پا نمی‌شناختند.

بنده آن چیز را حضور در تاریخ انقلاب اسلامی می‌دانم، از آن جهت که آن نوع حضور، هستی ما را در بر می‌گیرد و ادامه آن انقلاب عبارت از بسط وجود ما است و فداشدن برای آن به معنای درک شدیدتر هستی خودمان است تا در عین آن که در خدمت انقلاب اسلامی هستیم عملاً در خدمت خود باشیم.

۵- حاج قاسم سلیمانی و نظر به ضروری‌ترین چیز

شهید حاج قاسم همانند کسی که متوجه شده فرصت چندانی برای گفتن آنچه گفتنی است نمانده، به میدان آمد تا تفسیری که باید از انقلاب اسلامی بشود به دست ناهلان نیفتد و بگویند انقلاب اسلامی در این تاریخ موفقیت چندانی نداشته است.

او متوجه شد یک چیز ضروری‌تر از دیگر چیزها است و آن دفاع از حضور تاریخی انقلاب اسلامی است در هر جا که باشد. زیرا می‌دانست ما برای رسیدن به این نقطه از تاریخ، راه درازی را پیموده‌ایم و مردانی در این راه قربانی شده‌اند. پس خطر عمده غفلت از صراط مستقیمی است که باید پیموده شود، هر چند عده‌ای از ترس، از ترس هر آنچه اولیای الهی و سرداران بزرگ هرگز از آن‌ها نترسیدند،^۲ ترسیدند ولی او متوجه شد همه‌چیز برای تحقق آن ضروری‌ترین چیز آماده است

^۲ - به کتاب «من هرگز نترسیدم» خاطرات حاج قاسم سلیمانی رجوع شود.

وگرنه همه چیز می ماند و آن ضروری ترین چیز که راز ماندگاری امروزین ما است، نمی ماند. مثل آن هایی که با دل سپردن به غیر از انقلاب اسلامی، نماندند. آنها هر جا که باشند، هیچ جا نیستند و این را خودشان بهتر از همه می دانند که هیچ کجا نیستند ولی نمی دانند راز ماندگاری شان را گم کرده اند.

آخر کسی برای ماندن و با خود ماندن باید این همه راه های بلند را طی کند، حتی تا کوه ها و دشت های کشور سوریه؟ آری! زیرا او زیستن خود را یافته بود و آن کس که زیستن خود را بیابد همه جا خودش با خودش به سر می برد و در جستجوی تفصیل بیشتر از خود، سبکبال و سبک پای، بهترین چیزها از آن است. زیرا فهمید انقلاب اسلامی بهترین و ضروری ترین چیز در این دوران است و در مورد جمهوری اسلامی گفت: «بدانید جمهوری اسلامی حرم است و این حرم اگر ماند، دیگر حرم ها می مانند. اگر دشمن، این حرم را از بین برد، حرمی باقی نمی ماند، نه حرم ابراهیمی و نه حرم محمدی «صلی الله علیه و آله»

۶- او نشان داد بزرگ کدام است و کوچک کدام

وقتی انسان ها ندانند بزرگ کدام است و کوچک کدام، راست کدام است و دروغ کدام، زندگی معنای خود را گم خواهد کرد مگر آن که در این شرایط به جای آن که مرهمی باشیم برای پاهای مجروح و یا بستر آسایشی باشیم برای خسته گان، کاری انجام دهیم که انسان ها بالیدن آغاز کنند، تا به جای آن که در سختی ها در هم شکنند، سختی ها را بشکنند، و در کوهستان های بلند بالیدن را آغاز نمایند، زیرا خبری در راه است و باید وارد تاریخی شد که به ظهور آمده، حتی اگر فرزند روستای دورافتاده ای از شهر کرمان باشی.

حاج قاسم یعنی بلندای انسانی که فهمید خبری در راه است و باید در آن راه وارد شد، خواست در این راه نوری باشد تا حضور دیگران در آن راه سهل تر باشد، بدون آن که بر خود فضیلت‌های نمایشی ببندد. او توانست در این روزگارِ غوغا نشان دهد بزرگ کدام است و کوچک کدام و این کار انسان‌های والایی است که در آخرالزمان به ظهور می‌آیند تا روشن کنند چگونه در روزگار غوغا، مردمان بدون هر دلیلی اموری را باور دارند که حقیقی نیست. او به جان‌های افسرده ایمان نداشت، مگر نه آن است که کسی که نمی‌تواند دروغ بگوید از حقیقت بی‌خبر است؟ عشق به حقیقت بدون مقابله با آن نوع از داعشی‌گری که در ما نهفته است، پیش نمی‌آید. آیا حاج قاسم را می‌توان این‌گونه شناخت که ابتدا با داعشی‌گری درون خود مقابله کرد و در این رابطه او را فرزند انقلاب و حضرت روح الله خمینی «رضوان‌الله‌تعالی‌علیه» دانست؟

۷- بزرگ‌ترین گناه در مکتب حاج قاسم سلیمانی

وقتی بیش از توان خود فضیلت‌مند نباشیم و از خویشتنِ خویش امورات ناشدنی را نخواهیم، چون حاج قاسم سلیمانی در جایی قرار می‌گیریم که باید قرار بگیریم و به ظرائف آنچه باید انجام دهیم آگاه می‌شویم و این جا است که او نگذاشت کاری که حضرت امام خمینی «رضوان‌الله‌تعالی‌علیه» و شهدا با آن بالا آمدند، فرو افتند، به جای آن که خلوت‌نشینی کند و زهد بفرودشد و یا قیافه سوپرمن به خود بگیرد و از تواضع و نیایش باز ماند. مگر همه ما به گرد همان میزی ننشسته‌ایم که حاج قاسم نشسته است؟ پس نه باید او را آن‌چنان بالا برد که در دسترس ما نباشد و نه باید خود را آن‌چنان کوچک شمرد تا راهی را که او رفته است گم کنیم.

هنوز چه‌ها که می‌توان کرد، باید امیدواری را از او آموخت، هرچند هنوز در گامی نیمه تمام قرار داریم. ولی مگر این آینده بشر نیست که می‌کوشد در شما به ظهور آید؟ بدون آن که همه نزاع‌ها و اشرافیت‌ها فرو نشسته باشند و بدون آن که گمان کنیم دیگر نباید دستی از بدن جدا شود، بنگرید که به عنوان انسان‌های تاریخ انقلاب اسلامی، چه‌ها که می‌توان کرد. به حاج قاسم سلیمانی بنگرید. این انقلاب چه اندازه توانگر است در ساختن افرادی چون حاج قاسم و چه اندازه امیدآفرین. در این تاریخ اگر بزرگ‌ترین گناه به شهادت رساندن حاج قاسم بود، پس بزرگ‌ترین گناه، غفلت از مهر و امیدی است که حاج قاسم را زنده نگه داشته بود.

۸- حضور در تاریخی که حاج قاسم‌ها می‌سازند

او در این تاریخ و بر روی این زمین هیچ دلیلی برای ماندن در زندگی معمولی نداشت. حاج قاسم چندان که می‌توانست مهر می‌ورزید، او از میان غوغا برآمده بود و از غوغا هراسی نداشت و از این که دشمنانِ انسانیت او را دوست نمی‌داشتند، خشمگین نمی‌شد. آن مهر بزرگ، طالب مهرهای فریب و زهدهای دروغین نبود، زاهدانی که به زندگی با بدخواهی می‌نگرند.

آن‌هایی که در راهی قدم می‌زنند که انقلاب اسلامی مقابل انسان گشوده است، صاحب گام‌هایی خواهند بود که هرگز نه سُست می‌شود و نه باز می‌ایستد، گرچه در میانه راه، کوه‌های بلند و محنت‌های بزرگ باشد. آن کس که سبک‌پای است آن‌چنان کوه‌ها و مرداب‌ها را طی می‌کند که گویا در حال رقصیدن است.

هان! ای حاج قاسم‌ها! باید دل‌های خویش را در تاریخی که می‌تواند حاج قاسم بسازد، برکشید و پای بر فرق هر آن چیزی بگذارید که مانع رفتن شما است. دل‌های شما پاک و مقدس است، هیچ‌کس را امروز که روز حاج قاسم‌ها است

کوچک نباید شمرد. حاج قاسم امیدوار و سُبک‌بار که با افشاندن بال‌هایش آماده پرواز بود و به پرندگان - آن یاران شهیدش - اشاره می‌کرد، حقیقی‌ترین سخنان را بر زبان داشت و از جمهوری اسلامی که حرم است، گفت و از راز عاقبت به‌خیری در ارادت به مقام معظم رهبری «حفظه‌الله‌تعالی».^۳

۹- حاج قاسم سلیمانی و عالمی که می‌توانیم در آن حاضر شویم

حضور تاریخی، امری تعریف‌بردار نیست ولی از عالم ما غایب هم نیست و بر عالم ما سایه افکنده و توجه به آن موجب می‌شود تا حدّ خود را در عالم احساس کنیم و به اراده‌هایی که در مقابل ما گشوده شده است توجه کنیم، اراده‌هایی که عالم ما را تشکیل می‌دهند و آن را از اجمال به تفصیل می‌آورند، امری که بسیجیان در دفاع مقدس و مدافعان حرم در سوریه به‌خصوص حاج قاسم سلیمانی در خود احساس کردند و متذکر عالمی شدند که ما می‌توانیم در آن حاضر شویم، عالمی که در هستی ما در این دوران ریشه دارد و از این جهت باید متوجه بود انقلاب اسلامی امری است تاریخی و نه تاریخ، و آنچه در اکنون و آینده بشر نقش تعیین‌کننده دارد، امر تاریخی است و امر غیر قابل انکاری است، زیرا آغازی است برای راه‌بردن بشر در این زمانه و متفکر واقعی که متوجه امر تاریخی می‌شود عملاً خود را به آن امر واگذار می‌کند تا آنچه باید پیش آید، پیش آید. جناب مولوی در دیوان شمس تبریزی گزارش این نوع واگذاری را به میان می‌آورد و می‌گوید:

در هوایت بی‌قرارم روز و شب سر ز پایت برندارم روز و شب

^۳ - می‌فرماید: برادران، رزمندگان، یادگاران جنگ؛ یکی از شئون عاقبت به‌خیری «نسبت شما با جمهوری اسلامی و انقلاب» است. والله والله والله از مهم‌ترین شئون عاقبت به‌خیری همین است. والله والله والله از مهم‌ترین شئون عاقبت به‌خیری، رابطه قلبی و دلی و حقیقی ما با این حکیمی است که امروز سکان انقلاب را به دست دارد. در قیامت خواهیم دید، مهم‌ترین محور محاسبه این است.

جان و دل را می سپارم روز و شب	جان و دل از عاشقان می خواستند
یک زمانی سر نخارم روز و شب	تا نیابم آن چه در مغز منست
گاه چنگم گاه تارم روز و شب	تا که عشقت مطربی آغاز کرد
تا به گردون زیر و زارم روز و شب	می زنی تو زخمه و بر می رود
در میان این قطارم روز و شب	ای مهار عاشقان در دست تو
همچو اشتر زیر بارم روز و شب	می کشم مستانه بارت بی خبر
تا قیامت روزه دارم روز و شب	تا بنگشایی به قندت روزه ام
انتظارم انتظارم روز و شب	جان روز و جان شب ای جان تو

به احوالاتی نظر بفرمایید که جناب مولوی چگونه خود را به اراده الهی و در مواجهه با آن خود را به آن وامی گذارد تا تلاش کند در راهی قرار گیرد که امر تاریخی او را جلو ببرد.

۱۰- راز عطوفت انسانیِ حاج قاسم سلیمانی

چگونه شد که دشمنان انسانیت هیچ کس را نیرومندتر از حاج قاسم سلیمانی نیافتند که با تمام تجهیزات، کمر به قتل او بستند؟ آیا او را یک شخص یافتند که باید به قتل اش می رساندند و یا او نماد یک جریان بود و گمان کردند با شهادت او خط آن جریان را کور می کنند؟ اگر چنین است که حاج قاسم نماد یک جریان بود و اگر آن جریان انقلاب اسلامی است که چنین مردانی را می پروراند، باید بیش از پیش به انقلاب اسلامی به عنوان بستری نظر کرد که حاج قاسم ها می پروراند.

در واقعه برخورد با شهید حاج قاسم سلیمانی، نگاه درست نگاهی است که باید به انقلاب اسلامی انداخته شود و باید در این واقعه دل ها را به سوی انقلاب اسلامی سوق دهیم و با حضور در این تاریخ که صحنه نیک بختی حقیقی ما در آن مقدّر

شده، از جانوران سهمگین که موجب زحمت‌اند، ترسی به دل راه ندهیم، زیرا در راهی قدم گذاشته‌ایم که ناکامی در آن محال است.

وقتی نظر به حکمت حضرت روح الله (رضوان الله تعالی علیه) دارید که خواری و ماتم‌زدگی در آن راه ندارد،^۴ همچون باد باید طوفان‌ها را پشت سر گذاشت تا معنای نیرومندی و نیرومندترین بودن به معنای حاج قاسمی آن، در همه ما ظهور کند، حتی اگر خانم خانه‌داری باشید که با بصیرت تمام از هرزه‌سگان رسانه‌های غربی بیزار است، رسانه‌هایی که غبار می‌پراکنند تا حقیقت پنهان بماند.

بدترین چیز در ما و در این تاریخ، آن است که دشمنان حقیقت را شناسیم و ندانیم هنوز چه‌ها که می‌توان کرد. پس باید بیاموزیم دل‌های خویش را به سوی امیدواری نسبت به آنچه خداوند در انقلاب اسلامی تقدیر کرده است روانه کنیم. ای انسان‌های والا و خجسته! آیا می‌دانید چرا این وارستگی‌ها را در خود و در دیگران دوست دارید و دنبال می‌کنید؟ آیا می‌دانید آن اخلاق انسانی که بر حاج قاسم، آن فرمانده بزرگ متبلور بود ریشه در کجا داشت و این همه عطوفت انسانی و ایمانی که در او بود از کجا سرچشمه گرفته بود؟ آیا جز آن است که می‌خواست در تاریخی که تاریخ استکبار است، نباشد؟ مگر رسول خدا ﷺ با خلق محمدی تاریخ خود را از تاریخی که تاریخ جاهلیت بود جدا نفرمود؟ مگر برای جدایی از جاهلیت نو راهی جز حضور در تاریخی است که تاریخ اخلاق تکبر و اشرافیت و تجمل نباشد؟

بی‌حساب نبود که حاج قاسم در چشم مردمان همچون قاب زیبای یک قدیس نمایان بود، به طوری که گویا همه او را می‌شناختند، زیرا او بنیان حضور تاریخی

^۴ - آقای آهنگران می‌گفتند حضرت امام فرمودند همه اشعاری که می‌خوانی حماسی باشد.

مردمی بود که می‌خواستند در تاریخ دیگری غیر از تاریخی باشند که جهان استکبار به نام تجدّد شکل داده بود، تاریخی که همراه بود با تکبر و کینه نسبت به دیگر انسان‌ها با کشتارهای میلیونی جنگ‌های جهانی اول و دوم. ما را با آن تاریخ چه کار، وقتی انقلاب اسلامی در مقابل ما طلوع کرده و حاج قاسم‌ها در آن پرورش می‌یابند که نماد عظوفت و عواطف انسانی‌اند؟

۱۱- شهادت حاج قاسم و تجربه اشک‌های عرشی

آری! مدتی بود منتظر اشک‌های آسمانی بودیم، اشک‌هایی که طلب جان‌های تشنه‌ای بود که سوز دوری از عرش الهی را جز آن اشک‌ها آرام نمی‌کرد. اشک‌هایی که همانند شبنم در دل شب بر برگ‌های مرغزاران فرود می‌آیند تا فشار گرمای خورشید روزی که بر ما گذشت و ما سخت تفتیده شده بودیم را جبران کنند. ما در طلب حقیقت بودیم که با شعری سروده می‌شود و در قاب شخصیت شخصی به ظهور آید. ما تشنه رنگین‌کمانی بودیم که افق آسمان تیره ما را روشن کند تا معلوم‌مان شود، شب در حال رفتن است. ما در طلب حقیقت بودیم و هوای تاریخ هنوز تاریک و روشن بود که با چشم‌های تشنه‌های مردی روبه‌رو شدیم که گویا راهی بس بلند را طی کرده است تا به این جاها رسیده تا آخرین قدم‌های خود را در این بلندترین جاده تاریخ طی کند و ماندن دیگری را به ما متذکر شود، ماندنی همانند ماندن انسانی که در جهان انسان‌های این تاریخ حاضر می‌شود تا آن‌ها در ادامه راهی که برایشان گشوده شده، باز نمانند و با نظر به وسعت انسانی انسان‌ها ما در بستر حضور تاریخی خود از انواع تنگ‌نظری‌ها آزاد شویم.

حاج قاسم سلیمانی نماد عبور انسان از تنگ‌نظری‌ها و خود برترینی‌ها بود و لذا در بیابان‌های جنوب ایران و در بیابان‌های سوریه بیشتر احساس می‌کرد در خانه

است تا آن که در خانه خود در حال استراحت باشد. در هر حادثه‌ای حکیمانه‌تر از حکیمان وارد می‌شد زیرا متوجه بستری بود که با انقلاب اسلامی در این تاریخ برای ظهور فضائل انسانی فراهم شده است و این بود که شما او را این چنین بی‌قرار ولی آرام می‌دیدید. ساکت و مصمم بود، ولی صامت نبود.

او شجاع، متواضع، بی‌ادعا، اهل بصیرت، دارای اخلاق ادیبان، متوجه اولویت‌ها، حرکت کننده در خلوت، معامله کننده با خدا، دل‌رحم، مردم‌دوست، جهادی بود، کسی که خود را در کربلا احساس می‌کرد و زندگی آرام برایش معنا نداشت. او فرزند حقیقی انقلاب اسلامی بود تا ما معنای خود که تنها در انقلاب اسلامی می‌توانیم بیابیم، گم نکنیم و با شهادت خود، ما را با آن اشک‌های عرشی آشنا کرد تا معنای حضور در محضر حقیقت را یک بار هم که شده است، تجربه کنیم.

۱۲- حاج قاسم؛ وجدان بیدار این نسل در این تاریخ

اشتیاق به پاکی‌ها و بزرگی‌ها تنها موقعی راستین و حقیقی است که بنا داشته باشیم جهانی گشوده‌تر از جهان تنگ و تاریک دوران‌های جاهلیت بشر را در مقابل انسان جدید بگشاییم، بشری که بر آستانه تاریخ جدید ایستاده است، نه می‌خواهد به گذشته خود پشت پا بزند و نه می‌تواند از ورود به آینده‌ای که بس بزرگ‌تر از گذشته است، منصرف شود که سرشار از امید، خود را در افقی جستجو می‌کند که بوی حضور انبیای الهی از آن به مشام می‌رسد.

او در میان این تاریخ، بی‌قرار و امیدوار، خود را جستجو می‌کند که ای قاسم! در کجا باید باشی که شور حقیقت‌جویی تو خسته و سوخته نگردد و تشنگی‌ات فراموش شود؟

او نماد جان با وجدان بشری بود که اسیر جادوگر دوران نشد و فریاد برآورد: خداوند را به درون آورید تا خود را ببینید. بس است دامن زدن به آرزوهای ناشناخته تاریخی که تاریخ توهمات بشر غرب زده است. ملکوت آسمانها در نزد شما است. این غرب زدگان، بازگشت به زندان را تبلیغ می کنند و آزادگی را که غذای جان ما است، نادیده می گیرند. حساب خود را از آنها باید جدا کرد تا همراه وجدان بیدار این نسل، در این تاریخ باشیم، با بال های کهکشانی.

«خوشا آن مرغ بالا پر که بالِ کهکشان دارد» خوشا حاج قاسم و بالِ کهکشانی او و افقی که مقابل بشر این دوران گشود.

۱۳- حاج قاسم و عبور از بدترین نوع زندگی

حاج قاسم شهید خطاب به آنانی که می رفتند تا در نیمروز انقلاب اسلامی به خواب روند، گفت: هان ای روان های آزاده! آزادگی را! گویا زمانی است به تماشای ترفندهای جادوگران مشغول شده اید و نمی توانید چیزی باشید بیش از آن که هستید. گویا جادوگران امید را، این واقعی ترین روح در بستر تاریخ توحیدی انقلاب اسلامی را، از شما ربوده اند. ولی چشم های شما گواهی می دهد هنوز به دنبال چیزی هستید بیش از آن که هستید و اگر هوسی هست برای بدترین و خطرناک ترین نوع زندگی، که عبور از انقلاب اسلامی است، هر چند در سجده گاه باشید، شهادت من گواهی داد که شما، جادوگران را که تلاش دارند امید را از شما برابند، دشمن می دارید و شما نه آن چیزی هستید که در ورطه حیل های جادوگران گرفتارید، ورطه ای که می خواهد شما را به بیراهه ها بکشاند و این در مورد شما ناشدنی است، زیرا از ترس، عبور کرده اید و درون ترس است که فضیلت ها فرو می ریزد و دلیری را از ما می ستاند و شما با حضور در انقلاب اسلامی

خطر کردید و دلیری را که اصل تمامی تاریخ انسان است، تجربه نمودید. دلیری لطیفی که شجاعت را با دلسوزی همراه می‌کند و انسان می‌تواند در آن نوع دلیری، دشمنانش را نیز دوست بدارد. آیا ما به آینده‌ای که شرایط ظهور آخرین انسان است، فکر کرده‌ایم که شیطان ما نیز به دست ما مسلمان شود؟ به همان معنایی که رسول خدا ﷺ فرمودند: شیطان من به دست من مسلمان شد. این چه آینده‌ای است و این چه امیدی است؟ آیا حاج قاسم نمادی از این آخرین انسان نبود؟

۱۴- آیا او همان شماها نیستید؟

آیا جز این است که حاج قاسم سایه حضرت روح الله (رضوان الله تعالی علیه) و رهبر معظم انقلاب «حفظه الله» است که مثل هر سایه‌ای که از صاحب سایه جدا نمی‌شود، از امام و رهبرش جدا نمی‌شد و گرنه اندوهی بس عمیق او را فرا می‌گرفت؟ بنگر که او چگونه بهترین کاری که می‌توانست انجام دهد را انجام داد و در فقدانش در چشمان رهبرش اشک نشانده تا معلوم شود دوستی دیگری غیر از دوستی‌های معمولی در میان است و بشر جدید سخت به دنبال این نوع دوستی است تا زندگی معنای دیگری به خود بگیرد، حتی برای عبور از بحران محیط زیست. و گرنه باز این گُرگان‌اند که زوزه می‌کشند و بسی بحران و بسی انسانی که در نزد خود سرگردان و ناتوان است از هر عزمی که تحولی در آن باشد.

اگر حاج قاسم «مرد بنیانی و اصیل روزهای ایران است»؛ و زندگی بدون هوای پاک و زمین سالم ممکن نیست، هوای پاک و زمین سالم در بستر تعهدی شکل می‌گیرد که ما در شخصیت او دیدیم، چه در زلزله بم و چه در سیل خوزستان و چه در سوریه. این است معجزه زندگی سایه‌وار ذیل حضور تاریخی امام و مقام معظم رهبری، حضوری که ماندن در سایه اروپای پیر و غمناک ممکن نیست.

آیا راز وجود مردی ژرف و رازگونه که چون معمایی سر بسته و شگفت بود را جز در ذیل حضرت روح الله «رضوان الله تعالی علیه» می توان فهمید؟ مردی آسوده خاطر که حکیمانه و بدون هر گونه ادعایی عمل می کرد ولی به جهانی تازه می اندیشید که گویا آغوش به سوی او گشوده و او با تمام امید به سوی آن قدم می زد و هیچ مانعی جلودارش نبود.^۵

چه بزرگ است انسانی که جهان ها در نهان دارد و با هر صحنه ای که روبه رو می شد، گویا آغازی است برای راهی جدید. آیا او همان شماها نیستید که با نظر به او با جهان خود روبه رو می گردید؟ مگر می توان از شهید حاج قاسم سلیمانی غافل شد در حالی که در آن صورت از خود غافل شده ایم.

۱۵- خود را در کجا انتخاب کنیم؟

راستی چرا ویرانی شخصیت در حاج قاسم سلیمانی وقتی پس از دفاع مقدس در عده ای از همزمان او راه یافت، در او راه نیافت؟ او چه چیزی در خود داشت که او را از آن ویرانی ها حفظ کرد؟ فرمود: روی سنگ قبر من بنویسید «سرباز». آیا در این کوچک ترین واحه خود را احساس کردن و به هیچ گرفتن خود، زمینه ای شده است تا دهان جان او برای بلعیدن نور خورشید باز بماند و به خود مشغول نشود؟ به مولایش علی «علیه السلام» نظر کنید که او هم بعد از رحلت رسول «صلوات الله علیه و آله» برعکس بعضی از صحابه که ویرانی در آن ها راه یافت، ویرانی در آن حضرت راه نیافت، زیرا آن حضرت به خوبی فهمیده بودند باید راه خود را به سوی آسمان بگشایند و در پرتو رحمت پروردگارشان، خود را دنبال کنند، به همان معنایی که

^۵ - نشریه آمریکایی «ویکلی استاندار» در مورد شهید حاج قاسم سلیمانی نوشته است: آیا کاری هست که سلیمانی

در نظر به حضرت حق عرضه داشتند: «وَاحْفَظْنِي بِرَحْمَتِكَ» مرا به رحمت و لطف خود از لغزش‌ها حفظ کن. و از این طریق راه آسمانِ معنویت را که از طریق اسلام به روی‌شان گشوده شده بود، برای خود گشوده نگه داشتند. حاج قاسم سلیمانی نیز متوجه حضور تاریخی انقلاب اسلامی شد و خود را غرق رحمتی نمود که در بستر انقلاب، به سوی هر آن کس که خود را در آن بستر قرار می‌دهد، می‌آید.

ما اکنون این‌جا نشسته‌ایم تا در بین عزم بزرگی که حاج قاسم را حاج قاسم کرد، و بین حشرات کوچکِ وسوسه‌های پراکنده که عده‌ای را پس از دفاع مقدس ویران نمود، خود را انتخاب کنیم. پیرامون ما وزِ وزِ اندیشه‌های کوچک، می‌خواهند ما را مشغول خود کنند و در طرف مقابل، احساس واقعی است که هرچند در خفا می‌باشد ولی شهدا آن را احساس کردند و خواستند خود را در آن قرار دهند و در زمره اُولُو الْعَزْمِ‌های این تاریخ درآیند تا بر والاترین شأن ماهیت خود بنگرند، به نحوه‌های فراوانِ حضور یافتن خود در عالم. آیا جز آن است که با حاج قاسم سلیمانی بودن، بودن با همه شهدا است و بودن با هر شهیدی، بودن با شهید حاج قاسم است؟ آیا این همان نحوه فراوانِ حضور یافتن خود در عالم نیست؟

۱۶- امروز را روز پیروزی خود بدانید

بی‌آینده و بی‌یادی از گذشته، به کجا می‌توانیم بنگریم و در کجا می‌توانیم قرار گیریم؟ بی‌جهت در حال نفس کشیدیم و خود را از دست داده‌ایم و احساس می‌کنیم برای ابد از دست رفته‌ایم. کجاست زندگی؟ آیا نام این نفس کشیدن‌ها را می‌توان زندگی نامید یا باید به جهانی دیگر و تولدی دیگر فکر کرد که در آن،

امیدی مانند امید حاج قاسم سلیمانی در آن باشد و فریب مدعیانی که گمان دارند انسان را می‌شناسند، نخورد؟

این انسان کوچک شده کجا می‌تواند به دنبال خود بگردد وقتی حتی خود را گم کرده، مگر آن که باز بزرگی از دست رفته خود را جستجو کند؟ به بزرگی سردار بدون مرز، بدون مرز، چه از نظر جغرافیا و چه از نظر قوم و قبیله. آیا او بزرگی همه انسان‌های این تاریخ نیست؟ وقتی حتی نه تنها در کنار مسیحیان عراق و سوریه گویا مسیحی است و گویا داعشی‌ها، کلیسایابی که مربوط به کیش اوست را خراب کرده‌اند، بلکه در کنار ایزدی‌های عراق نیز گویا در کیش ایزدی‌ها است تا به وسعت همه انسان‌ها به صحنه آید و از بی‌آیندگی و از بی‌یادی نسبت به گذشته عبور کند و با نظر به او جهانی و انسانی متولد شود که دیگر کوچک نیست، به کوچکی انسانی که در تاریخ مدرن می‌خواهد جهانی شود، ولی با آرزوهای کوچک، کوچک و کوچک تر شد.

این حاج قاسم سلیمانی است که متذکر جلالت انسانی شد که مسیر جهانی شدن را گم کرده بود و بیشتر از همیشه آزمندی و طمع را جایگزین فضیلت و جهانی شدن کرد. او آمد تا همگی با هم سخن بگویند و تواضع به جای تکبر بنشیند و معلوم شود انقلاب اسلامی در این تاریخ، متذکر چه امری است؟ و چرا امام شهیدان دغدغه همه مستضعفان جهان را در سر می‌پروراندند؟

هرکس در امروز خود، حاج قاسم را درک کرد و وارد تاریخی شد که او در این تاریخ، بالیده است، امروز را روز پیروزی خود بداند زیرا این انسان در جان او و در دست‌ها و در پاهایش امید تازه‌ای روییده است، امید حاضر شدن در جهانی دیگر که بشر جدید در جستجوی آن بود ولی در یافتن آن ناکام ماند